

اشاره

تجدید نظری درمار کسيزم يا وداغ با آن ؟

« و تمام جهان را يك زبان و يك لغت بود * و واقع شد که چون از مشرق کوچ میگردند همواره ای در زمین شینار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند * و بیکدیگر گفتند بیاید خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشانرا آجر بجای سنک بود و قیر بجای گچ * و گفتند بیایید شهری برای خود بنانیم و برجی که سرش با آسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا روی تمام زمین پراکنده شویم * و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میگردند ملاحظه نماید * و خداوند گفت همانا قوم یگيست و جمیع ایشانرا يك زبان و این کار را شروع کرده اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد * اکنون نازل شویم و زبان ایشانرا در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند * پس خداوند ایشانرا از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند * »

(باب یازدهم - سفر پیدایش : عهد عتیق)

« من کمونیست نیستم و فکر میکنم باید نظریات کمونیستی را کهنه بشمارم . ضمناً من ضد کمونیست هم نیستم و اصولاً با مخالفت خوانی میانه خوبی ندارم . »

(جواهر لعل نهرو)

هفت سال بعقب :

اجتماع بشری یکجا می رود ؟ جهت این حرکت را چگونه میتوان بدست آورد ؟ بسیاری از رهبران و سیاستمداران دنیای امروز ادعا میکنند این جهت را یافته اند و با آن طرف میرانند . اما کدام يك راست میگویند ؟

علوم ایمانها را متزلزل ساخته است . علوم و تکنیک زندگی را دگرگون نموده . يك قرن ونیم پیش از این انقلاب صنعتی راه زندگی بشر را تغییر داد و وضع و شرایطی نوین بوجود آورد . ماشینیسیم در همه جا با فقر و بدبختی ملیونها از یکطرف و خوشبختی و رفاه عده ای معدود از طرف دیگر توأم بود . رعیت قرون وسطی که رابطه ای مخصوص با ارباب

← ۱- بدست آوردن سرمایه برای اجرای کارهای عمرانی و نقشه های اقتصادی؛

۲- تربیت يك کادر فنی و اداری کارشناس؛

۳- بدست آوردن يك روش سیاسی مناسب با وضعیت اجتماعی و روحیه مردم .

بدست آوردن این سه عامل و تهیه برنامه های مربوط بآن امروز در سر لوحه کار همه ملل تازه مستقل قرار دارد .

علی اصغر حاج سیدجوادی

داشت به برده‌صنعت نوین مبدل گردید و پول دوره سرمایه داری جای شمشیرقرون وسطائی را گرفت. در چنین شرایطی سوسیالیسم علمی بوجود می‌آمد تا تمام این رنج و محرومیت را از پیش بردارد. پیغمبر سوسیالیسم مذاهب دیرین را تحت الشعاع قرارداد و مذهب جدید او چنان نوید بخش و انگیزنده بود که بشریت تحت تحریک شرایط زندگی مادی امیدواریهایی خود را در آنچه او گفته بود متمرکز ساخت...

... بعد ها انقلابی در گوشه‌ای از جهان بوقوع پیوست که برپیشانی آن اتیکت «پرولتری» زدند. اما طولی نکشید که پرولتاریای سراسر جهان دچار ابهام و حیرت گردید زیرا ایدالهای سوسیالیزم که انقلاب بخاطر آنها برپاشد تحقق نیافته بود « آنها بزرگترین انقلاب تاریخ بشری را طرح زیری می‌کردند. مردان نوین و فیلسوفهای مجاهدی که خواب قدرت میدیدند و هدفشان الغای قدرت بود. رویای شیرین حکومت بر مردم سرگرمشان کرده بود تا مردم را از عادت محکوم شدن بیرون بیاورند. « رویای آنها بوقوع پیوست اما قدرت را الغا نکردند. عادت محکوم ساختن مردم هم چنان برقرار و باقی ماند و استثمار هم.

باین ترتیب در مکتبی که نسبت به تمام مقدسات و اصول گذشته شك می‌کرد شکلی نسبت با آنچه که خود بوجود آورده بود پدید آمد. شکلی نسبت بماهیت روشهای سوسیالیسم علمی و انقلاب ...

در جامعه سرمایه‌داری مسائلی در مقابل فرد وجود دارد: غذا - مسکن بهداشت - امکان تحصیل و پیدا کردن تخصص یا محرومیت از آن و مسئله پیدا کردن کار و داشتن تامین، استثمار فرد از فرد و استثمار افراد بوسیله دولت. اما در رژیم که متدلوژی و وسائل پیش بینی شده در مارکسیسم را شیوه کار خود میدانند کدام يك از این مسائل قطعاً حل و فصل گردیده است؟

« آمادگی برای تجدید نظر و تغییر عقاید هنگامی که تجربیات بعدی اعتبار و صحت آنها را کنترل میکند بهترین آزمایش واقع بینی است. من دارای يك تمایل و آمادگی تئوریک مشخص بوده‌ام و متناسب با آن انتظاراتی از انقلاب داشتم. بطور منجز باید بگویم مطالعه مرحله‌ساختمانی انقلاب را بعنوان يك مارکسیست آغاز کرده‌ام و نیز رسیدن من باین نتیجه که انقلاب عملاً با الگوی تئوریک قبلی خود مطابقت نداشت مارکسیستی بوده است. »

« ... در هر حال بمجرد اینکه احساس شد راه کوتاه و وسوسه کننده بطرف هدف خطرناک است و ممکن است به بن بست بکشد پیچ طولانی تری را انتخاب کردند. سیاست جدید اقتصادی يك جدائی قطعی از دقت نظر و صحت مارکسیستی بود ... »

« ... بعد ها شك در باره مفهوم تاریخی انقلاب حتی در میان طرفداران و تحسین کنندگان جدی آن زمینه پیدا کرد. ظهور ناپلئون بطور وضوح يك پیروزی ارتجاع بود ولی در عین حال ناپلئون نیستم تا آنجا که فتودالیسم را در عده‌ای از کشورهای اروپا ساقط

نمود فرزند و زائیده انقلاب کبیر فرانسه است . . . بنا بر این چه میشود گفت اگر انقلاب پرولتاریائی امروز نیز بخواهد ناپلئونیسیم خود را بوجود آورد .

« سوسیالیسم جدید تجسم پیروچی است از يك سرمایه داری دولتی »

ولی امروز :

اینها اصول نظریاتی بود که مادر ۱۳۳۲ ابراز نمودیم و اینک پس از هفت سال حوادث تاریخی صحت و دقت آنها را تأیید مینمایم . در شرایط تاریخی آنروز حزب توده هنوز خط مشی معروف خود را در قبال ملی شدن نفت دنبال میکرد و بمخالفت « سوسیالیستی » خود با نهضت ملی ایران ادامه میداد ! طلاهای ایران . . . در آن اوقات شرکت سابق نفت بخريد نفت از شرکت مختلط نفت رومانی مشغول بود و این امر را يك « ژست كاملا بازرگانی » (!) معرفی کردند . و ما باز هم قضاوت کردیم :

« محصول انقلاب همین است که بطور طبیعی بیار آمده و شرایط داخلی و جهانی عوامل تعیین کننده آن بوده است . زیرا تحول سرمایه داری و تکامل شرایط اجتماعی جهان هرگز پرولتاریای جهان یا گوشه‌ای از آنرا به برافراشتن پرچم انقلاب توفیق نداده . » می بینید ما نظریات و افکار خود را با صداقت و واقع بینی عرضه داشتیم . عوامل دیگر در تفکر ما نقشی نداشت و برای عوام فریبی و ایجاد هیاهو حسابی باز نکردیم . . . منطق اجتماعی ما حتی در آن روزگار تازه بود زیرا در داخله کشور يك نظریه غیر علمی برای تجزیه و تحلیل انقلاب و خصوصاً توجیه تحولات بعدی آن بنام « خیانت » وجود داشت که مدافعان آن بعدها عقاید ما را بطور مستقیم یا زیر ماسکهای مختلف پذیرفتند . . .

اما امروز تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی و ایدئولوژیک بار دیگر مورد نیاز واقع شده است . توی صندوق پست و در گوشی تلفن می پرسند : سر نوشت مار کیسیم در شرایط نوین اجتماعی و تحولات و اکتشافات علمی و افق‌ها و چشم اندازهای تازه و فرح بخش چیست ؟ گوئی شرایط روزانه زندگی انسان را باین فکر میندازد . آیا سوسیالیسم بصورت و روشی غیر از آنچه مار کیسیم پیش بینی کرده است تحقیق پذیر خواهد بود ؟ شما چرا از مار کیسیم انتقاد میکنید ؟ قبل از اینکه بتوان پاسخی دقیق و علمی باین سئوالات داد میخواهیم طبق منطق معروف و مورد عمل مار کیسیم سئوال کنندگان را بشناسیم محیط و شرایط اجتماعی خاص آنها را بررسی کنیم وضع و شرایط عمومی را بشناسیم و بالاخره محرك هارا بازشناسیم برای اتخاذ این روش صرف نظر از طرز تفکر علمی مالوف دلائل دیگری هم وجود دارد : مینویسند : گفتنیهایی داریم که در قالب انتقاد بازگو میکنیم ، کارا کثر عمومی همه مبارزات فکری و ایدئولوژیک بشر اینست که هر دانشمند یا متفکر یا هر دسته و گروهی خود را عالم و دانا و دیگران را جاهل و گمراه میداند . . .

مینویسند : « چرا آنچه سالها بدنبالش میرفتیم - و اکنون نیز با تمام وجود خود بدنبالش روانیم و نه سرگردان - به نظر شما سراب است . آیا دلیل چنین نامگذاری نادرستی شکست نیست و آنها شکست در يك کادر محدود و کوچک ، آیا شکست میتواند دلیل

بطلان فکری باشد»

مینویسند و میپرسند: «شما از بحران نسل حاضر صحبت میکنید. این حقیقت محسوس و روشنی است. این بحران عبارت از وضع خاصی است که يك واقعه تاریخی برای ما ایجاد کرده است و عبارت اخری بحران فکری نیست.»

مینویسند (و حق هم دارند): اگر نسبت برهبری سوءظن و عدم اعتدال شدید وجود دارد بطور کلی نسبت به هدف ایمان داریم زیرا همانطوریکه نوشته‌اید دوران رسالت‌های تاریخی افراد و شخصیتها بدون هم‌آهنگی و همکاری با تلاشها و کوششهای مردم خاتمه یافته است»

و باز تکرار میکنند (و چه خسته کننده و مکرر است): «شما تمام فاکتورها را برای قضاوت در اختیار ندارید و این را بعنوان يك حقیقت قبول کنید.»

و بالاخره اینطور ختم میکنند: «اشتباه نشود خیال نکنید ما انتقارات شما را قبول نداریم. قبول داریم اما فقط بعنوان انتقاد و نه بیش از آن»

می‌پسند چگونه فکر می‌کنند و چگونه مسائل را مطرح مینمایند؟ برای ما مجال سخن تنگ است اما ناگزیریم مسئله را بصورت کلی و عمومی بررسی کنیم. مقارن با شناسائی طرف باید خودمان را نیز از دیدگاه او بازشناسیم. از ما چه تصویری دارند. «بالاخره ما سرعموهای هم هستیم. بما کینه نداشته باشید. ما را بديار روشنائی دعوت کنید. حاضریم بشما لبیک بگوئیم.»

در همین مطالبی که نوشته‌اند و باز گو میکنند و در همین ایرادها و اعتراضها ما هم حرف و سخن بسیار داریم، گفتنی‌های بسیار قبل از وارد شدن باصل مطلب. ظاهرآ خصیصه کلی همه متفکرین و گروههای مذهبی این است که خود را عالم و واقف بآنچه میگویند بدانند و دیگران را اگمره و منحرف. تاریخ نیز شاهدهی بر این امر است. اگر مسیح خود را عالم تر و روحانی تر از انبیاء بنی اسرائیل نمیدانست هرگز دستورهای اخلاقی او جای احکام مذهبی یهود را نمیگرفت و مسیحیت جهانی را تسخیر نمیکرد. اما ما کسیریم که تعبد و ایمانهای چشم بسته را محکوم ساخت و طرز تفکری علمی توأم با بررسی و تحلیل بوجود آورد. بعدها خود بمذهبی بدل شد که پایه پرستی و تعبد آن هیچگاه قابل مقایسه با مذاهب آسمانی دیگر نیست. نماند که این مسئله را در دهه‌های اول قرن بیستم دوران تعبد و ایمان کورکورانه سپری شده و بشر تنها تسلیم منطق سلیم و فکر دور پروازی است که تمام احکام و فتاوی آن مشکی بقواعد علمی و مستظهر بازمایش و آمار و ارقام باشد. در این باره آنچه در «اندیشه عرضه فکری بدون ایمان بآنچه عرضه میشود ممکن نیست اما نویسندگان «اندیشه و هنر» حتی قبل از انتشار محله و در قبال ایمانی که بافکار و عقاید خود داشتند هرگز بگمراهی و جهل مطلق دیگران فتوی نداده‌اند. ما بروح زمان آشنا هستیم برای «فکر» احترام قائلیم و «ازاد اندیشی» توأم با تعقل را از شئون انسانها می‌شناسیم. «اندیشه و هنر» پیوسته تریبونی ازاد برای عرضه افکار و عقاید محسوب میشود و آنچه را هم که

عرضه میکند در معرض نقادی میگذارد. گویا فاصله‌ای هم که ما با دیگر پژوهندگان علوم اجتماعی داریم در همین طرز تلقی مسائل و تبعیت از منطق علمی باشد. و اما آنچه بنظر ما سراب آمد چیست؟ تنها همین اشتباه نشان میدهد که چگونه ما را درک نکرده‌اند و ازظن خود یار ما شده‌اند.

محتوی مکتب اجتماعی مارکس و حتی آنچه بعدها بآن افزوده‌اند و باصطلاح با اوضاع و احوال و تحولات متاخر و فقش داده‌اند دو قسمت دارد: آنچه بعنوان هدف و مقصد اصلی سوسیالیسم قلمداد شده و آنچه بعنوان وسیله و روش برای رسیدن بچنین هدفی ارائه گردیده است. هدفهای مارکسیسم یا سوسیالیسم علمی چیست؟ این هدفها را بزبان بسیار ساده میتوان عبارت از تأمین شرایط و حوایج زندگی برای هر فرد و حذف استثمار فرد بوسیله افراد یا دستگاه دولت دانست.

(ما فعلا قصد بحث مفصل تئوریک نداریم و اینکار را بشماره های آینده موکول میکنیم).

در این لحظات که بنوشتن این سطور مشغولیم و یا شما در کار خواندن آن هستید تمام انسانهای زنده چه آنها که در کنگوی بلژیک یا قبيله مائومائو بسر میبرند و چه دیگران که درسوند یا کانادا یا ارژانتین زندگی میکنند برای تأمین همین هدفهای اولیه در تلاش هستند و میکوشند تا غذا و مسکن بهتر و آسایش زیادتری برای خود تأمین نمایند میکوشند تا دانش زیادتری بیند و زنده و کثرت مورد بهره برداری و استثمار افراد یا دستگاه قرار گیرند هدفهای سوسیالیسم برای همه افراد هدف است و تاریخ آئینه گویائی است که چگونه و با چه روشهایی در هر دوره مشخص کوشش و تلاشی برای وصول بهدفهای مذکور دنبال شده است. اینها را هیچ آدم سالمی سراب نمیداند و در تمام اعصار و قرون باید بغاطر آنها کوشید.

بعد میرسیم بروشهای مارکسیستی یا وسائلی که برای نیل بهدف پیش بینی شده است: استراتژی و تاکتیک پرولتاریا: مبارزه طبقاتی، انقلاب پرولتری بعد دیکتاتوری پرولتاریا، نابودی خود بخود دولت و از بین رفتن استثمار فرد و سپس استقرار سوسیالیسم. اینهاست آنچه دچار شکست شده و تاریخ با تحوولی که در ترکیب جامعه بوجود آورد بی اعتباریشان را اعلام داشته. سراب رادر این چشم اندازها بخوبی میتوان دید. باید از راههای دیگری دنبال سوسیالیسم رفت زیرا سوسیالیسم صادراتی مارکس از وصول بهدف عاجز مانده و ما بتفصیل از آن بحث خواهیم کرد.

اگر این نکته هاروشن شده باشد میتوانیم بمطالب دیگر پردازیم. باین ترتیب ما با یک شکست محلی در یک کادر محدود و کوچک سروکار نداریم، شکست روشهای مارکسیستی در پهنه جهان و بحران فکری برای نسل معاصر که چه بکند و از چه راه زندگی خود را تأمین نماید. آنچه زندگی بشر را تأمین میکند روشن و ساده است، رفع نیازمندیها حذف استثمار، صلح و آرامش و استفاده از علوم و تکنیک و هنر... اما چگونه میتوان اینها را تأمین نمود. بحران درست از همین جا شروع میشود. تنها اقتصاد نیست که باید جوابگوی ما باشد. علم نیز با همه مرزهای ناپیدا و افقهای دور دستش عاملی تعیین کننده

محسوب است. واقعه تاریخی که موجب بحران فکری نسل حاضر است تزلزل قوانین اقتصادی ناپدید شدن مرزهای دانش شکسته شدن هسته‌اتم، بطلان منطق ارسطو - درهم ریختن قوانین ریاضی و بیدایش علوم ماررء ریاضی **Metamathematic** دگرگون شدن ترکیب طبقاتی جامعه و بالاخره پوچ در آمدن قواعد و روشها و تاکتیکهائی است که در اثر تجربه و تحلیل اجتماع قرن ۱۸ و ۱۹ (سال ۱۸۴۸) وضع گردیده. آیا چنین وضعی را

جز بحران چه میتوان نامید؟

از اینها که بگذریم بهمان منطق قدیمی و گول زننده میرسیم که بارها گفته شده و خود گوینده نیز بآن ایمان ندارد. «شما تمام فاکتورها برای قضاوت در اختیار ندارید، شکست یک فنون محلی آنهم در یک کادر کوچک بود.»

ماهه فاکتورها را در اختیار نداریم. اما اجازه بدهید مقداری از این فاکتورها جمع آوری کنیم. این شکست یک فنون محلی آنهم در یک کادر محدود بود! بسیار خوب، سراغ محلهای دیگر و کادرهای محدود دیگر میرویم:

حزب سوسیالیست ژاپن در انتخابات شکست خورد. حزب سوسیالیست آلمان در انتخابات شکست خورد. حزب کارگران انگلیس در انتخابات شکست خورد. حزب کمونیست فرانسه سالهاست نفوذ و اعتبار خود را از دست داده و تعداد کرسیهای آن در پارلمان تقلیل پیدا کرده است. حزب کمونیست ایتالیا نیز دچار همین تلخ کامیها و شکست هامیباشد آنها در صدر چاره جوئی و کشف علل شکست برآمدند. اولنهاور از حزب سوسیالیست آلمان در مقام تحلیل شکست اعلام کرد: «من تاچندی پیش گمان میکردم یک حزب سوسیالیستی میتواند با اعلام ملی کردن صنایع اساسی در انتخابات پیروز شود اما در عمل و در انتخابات عکس این نظر باثبات رسید.» یکی از دانشجویان انگلیسی از سخنرانی اولنهاور الهام گرفت و موعظه ای خیالی از زبان یک کشیش در «نیواستیت من اندنیشن» منتشر گرداند که

زبان حال احزاب کمونیست جهان *راست گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی* است
 «برادران دینی! روز بروز کلیساهای ما خلوت تر میشود. دیگر پیامهای ما جمعیت

زیادی را جلب نمی کند. بنظر من دلیل این بی علاقهگی آنست که ما با سماجت به اصول مسیحیت پابندیم. زمانی بود که روح مسیحیت شور فراوانی ایجاد میکرد. اما امروز وضع عوض شده است: ارزشها تغییر یافته اغنیا کمتر از گذشته غنی هستند. دیگر هرگونه اعتماد و ایمانی با اصول کهن قادر نیست یاران خدا را مجذوب سازد. از این رو من بشمامیگویم بیائید حضرت مسیح را کنار بگذاریم تا با این اصلاح مسیحیت رانجات بخشیم!»

حزب سوسیالیست آلمان خود را از چهار چوب مارکسیزم خلاص کرد و اینک از رقابت آزاد مالکیت خصوصی (بطور محدود)، اصول ناسیونالیزم و منافع ملت آلمان دفاع میکند اما نباید اشتباه کرد که این انحراف نتیجه شکست در انتخابات است. سالهاست حزب سوسیالیست آلمان نسبت به تاکتیکهای مارکسیستی تردید پیدا کرده.

در انگلستان هم گیتسکل رهبر جناح چپ حزب کارگر دچار چنین «انحرافی» شده و از مارکسیزم دور میشود. حزب کارگر در کنگره پلکپول وضع ابدئولوژی خود را روشن

نمود و حساب خود را با اعتقادات قدیمی تصفیه کرد. در خاور دور یعنی ژاپن نیز اوضاع بر همین منوال است و در کشورهای دیگر جهان نیز قرائن و شواهد حکایت از چنین تحولی مینمایند. معلولها در همه جایکسان ظاهر میشود. علت هم واحد است یعنی کیفیت ترکیب طبقاتی جامعه، پیدا نشدن دو جبهه کاملاً مخالف و مخاصم و خصوصاً پیدایش طبقه متوسط تحقق روشهای مبارزه مارکسیستی را نفی و غیر ممکن میسازد. این فاکتورها از همه نقاط جهان جمع آوری کردیم. آیا این فاکتورها میتواند مبنای کلی قضاوت قرار گیرد؟ آیا این شکستها یا عبارات دیگر تحقق نیافتن پیش بینی های مارکسیستی در سراسر جهان زمینه کافی برای اتخاذ نظریه جدید بوجود نمیاورده؟ شاید ضروری باشد که از پیروزیهای مارکسیزم نیز یاد کنیم. نظام جدید اجتماعی که در بعضی کشورها بوجود آمده است مظهر این پیروزیها شمرده میشود اما بایکی دو تفاوت: تفاوت اول اینست که برخلاف پیش بینی مارکسیزم این پروتاریای کشورهای مذکور نبود که قیام کرد و نظامی جدید بوجود آورد. جنگ جهانی دوم بای ارتش بیگانه را یک کشور باز کرد و سپس دستگاه دولتی سابق بدست آن ارتش درهم ریخت و نظام جدیدی ریزی شد. تفاوت دوم اینکه حضور آن ارتش برای بقا و استقرار نظام جدید کم و بیش ضروری است تفاوت سوم اینکه آنچه برقرار شده سرمایه داری دولتی است و نه آنچه بعنوان سوسیالیسم وصف گردیده. و تفاوت چهارم اینکه ارتش بیگانه ارمنانی هم برای نظام جدید همراه دارد: یک وابستگی اقتصادی که البته جزئی و مفید قلمداد میگردد.

علوم دقیقه و سوسیولوژی:

تجدید نظر و تغییر عقاید هنگامی که تجربیات بعدی اعتبار و صحت آنها را امتزازل میکنند بهترین آزمایش واقع بینی است. در علوم دقیقه آزمایشگاه پیوسته در اختیار ماست صحت قوانین علمی یا تجربیات مبادر آزمایشگاه بستگی دارد و هر وقت نتیجه کار در آزمایشگاه منفی بود بی درنگ تئوری علمی را بدور میاندازیم و برای پیدا کردن تئوری تازه با آزمایشگاه بر میگردیم. اما اقتصاد و سوسیولوژی آزمایشگاهی جز اجتماع و تاریخ ندارد. قواعد اقتصاد و سوسیولوژی را از بررسی حوادث و تحولات اجتماعی و سیر تاریخ استنباط می کنیم. تجربه تاریخی قابل اعاده نیست. انقلاب کیبر فرانسه را از نو نمیتوان زنده کرد. کمون پاریس تکرار نخواهد شد. اشتباهاتی که در هر حادثه تاریخی رخ میدهد اثری عمیق بر جا مینگذارد ولی ممکن نیست حادثه را دوباره بوجود آورد و از آن اشتباه دوری جست. ناگزیر تئوری تاریخی و قواعد حرکت جامعه یا قوانین اقتصاد بتدریج وضع میگردد و هر بار که یک حادثه تاریخی رخ میدهد تغییر در آن تئوری صورت می پذیرد. و هر گاه حادثه تاریخی نتوانست صحت تئوری را تأیید نماید باید از آن چشم پوشید.

مارکس در نیمه اول قرن نوزدهم به تجزیه و تحلیل اجتماع پرداخته بود. او با دقتی ستایش آمیز پیدایش بورژوازی و پروتاریا را بعنوان دو طبقه اصلی که جای فتودالیت و سرفهاریا می گرفتند مطالعه کرد. گردیدی نیست که تجزیه و تحلیل مارکس باینک واقع بینی شگرف و عمق و قدرتی قابل تحسین صورت گرفته است. امروزها که ماشین هنوز

تکمیل نشده بود پرولتاریا بتدریج پابعرضه وجود میگذاشت و بورژوازی هم دوران کودکی خود را طی میکرد. مارکس سوسیالیسم علمی خود را بر پایه اقتصاد انگلیس و درسهای انقلاب کبیر فرانسه قرارداد و همه الهامی که گرفت از جامعه آنروز و شرایط اجتماعی اوایل قرن نوزدهم بود ... پیش بینی های مارکسیزم و انقلاب جهانی او نیز روی همین مبانی بنا گردید ولی تحول جامعه نشان داد که این پیش بینی ها تاچه حدود تحقق می پذیرد. محرومیت مطلق پرولتاریا صورت واقعی بخود نگرفت. وسائل تولید و توزیع مطلقاً در دست بورژوازی باقی نماند و لاجرم جامعه بد وصف متخاصم تقسیم نگردید نقش دولت و اموری که انجام میدهد بکلی دیگر گون شد سوسیالیسم در همه جهان هدف تلاش و کوشش قرار گرفت و تحول اجتماع و خصوصاً تکامل ماشین و وسائل تولید به بسیاری از محرومیت های طبقات زحمتکش خاتمه داد و مزایای فراوانی را از اغنیا بنفع زحمتکشان سلب نمود در چنین شرایطی فرمولهای انقلاب مارکسیستی نتوانست قوانین حرکت و تحول جامعه را در بر گیرد و سیر تکامل اجتماعات راهی در پیش گرفت که قبلاً پیش بینی نشده بود.

در این شرایط یعنی یکصدسال پس از انتشار مانیفست مارکس خوب میتوان قضاوت نمود که پیش بینی های او تاچه درجه صادق و صحیح بوده است. آیادر این شرایط باز هم میتوان تئوریهای مارکسیستی را بعنوان قواعد اصلی حرکت و تکامل اجتماع قبول نمود و بانه عمل کرد. آیا باید قدرت را بجای عقل و منطق قرارداد و همه گیرنده های فکر را روی امواج یک فرستنده میزان نمود؟

هر وقت تئوری با واقعیت خارجی تطبیق ننمود و هر موقع تجربه اجتماعی یا آزمایشگاهی نتوانست صحت یک قانون اجتماعی اقتصادی و یا علمی را تأیید نماید بیدرنک باید تئوری را کنار گذاشت و دنبال حقیقت رفت. تحولات جدید علمی نه تنها منطق ارسطو را متزلزل کرده است بلکه قوانین ثابت و متقن ریاضی و نجوم و ژنتیک نیز از قدرت و اعتبار ساقط شده است. اما سر نوشت قوانینی که یکصد و چند سال پیش از این وضع شده و حتی در قرن نوزدهم نیز یکی از پیش بینی های آن تحقق نیافته چیست؟

محیط و شرایط خاص اجتماعی:

شرایط روزانه زندگی آدم را بتفکر میکشاند. (من این نکته را قبلاً یادآوری کردم.) مختصات امروز با سال ۱۳۳۲ و ماقبل آن فرق بسیار دارد. نسلی که در ۱۳۲۰ دوره دوم دبیرستان یا سالهای اول دانشگاه را میگذرانند اینک وارد زندگی شده است و یا حقایق تلخ و دردناک تلاش معاش سروکار پیدا کرده. زندگی دشوار است. آماردگی برای کار و صلاحیت و لیاقت کافی بنظر نمیرسد. تقاضا فراوان و عرضه قلیل و کم حاصل. شاخص هزینه زندگی که بانک ملی تهیه میکند فاصله صعودی قیمت ها را از سال ۲۰ تا ۳۸ در اختیار ما میگذارد. قیمت بعضی کالاها یا خدمات بیش از پنجاه برابر ترقی کرده است و یا بعبارت دیگر قدرت خرید پول کمتر شده تنها قیمت نان گوشت قند و شکر نفت قماش و کرایه خانه را با سال ۱۳۲۰ مقایسه کنید تا تنزل قدرت خرید پول و دشواری زندگی مجسم گردد. میوه دیگر لو کس است. اما در قبال این امر در آمد ها به نسبت

کوچکتری افزایش یافته . نگرانی و چاره جوئی محصول طبیعی چنین شرایطی است . تردیدی نیست که ترقی سطح قیمت ها - و کاهش قدرت خرید پول يك فنون جهانی است . پس از جنگ چنین جریانی در همه کشورها رخ داد و استثنائی بین شرق و غرب نیست . از طرف دیگر قدرت خرید کارگران و زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری دولتی بحکایت وشهادت آمار و اسنادی که مراجع بین المللی منتشر ساخته اند کمتر از کشورهای دیگر است با اینهمه باید گفت که شرایط جاری زندگی در هلند و بلژیک و فرانسه و امریکا و کشورهای دیگر چنان دشوار نیست و لااقل در قبال افزایش هزینه زندگی و تنزل قدرت خرید تضمین هائی وجود دارد بهمین دلیل در این کشورها مارکسیسم بعنوان داروی شفا بخش تلقی نمیگردد .

اما در این مباحث با نسل دیگری هم سرو کار داریم که هنوز از پشت میزهای دانشکده بیرون نیآمده . شرایط زندگی در قرن ما آنها را زود بیدار میکند . دوران رویاهای شباب بکوتهای میگراید . در زمینه مسائل اجتماعی و سوسیولوژیک این جوانان بانسل گذشته اختلاف دارند . آنها صحنه هائی از زندگی ملت ایران را که از شهریور ۲۰ آغاز میگردد و در سالهای ۳۲ و یا قبل از آن خاتمه یافته است ندیده اند . آنها شاهد دوازده سال فعالیت حزب توده نبوده اند و نمیدانند مارکسیسم در عمل چگونه است شاید این ذهن های پاک در قبال جاذبه کم نظیر مارکسیسم مقاومت کمتری داشته باشند باید در فکر آنها هم بود .

اختلاف شرایط و مختصات زندگی امروز را یا ده سال قبل خلاصه میکنیم :

۱ - زندگی و مسائل مربوط به آن یعنی تلاش معاش دشوار تر بنظر میرسد . وقتی افق زندگی باز و روشن نباشد امید جای خود را باندوه و نگرانی میسپارد

۲ - عامل زمان همه چیز را کم رنگ و محو میکند . دوازده سال فعالیت حزب توده و تلاش انقلابی آن، صحنه های بدیعی که در این دوازده سال بوجود آمد: تقاضای امتیاز نفت شمال ، دولت خودمختار آذربایجان مخالفت علنی و صریح با ملی شدن نفت در سراسر کشور و کارشکنی دائمی در کار مبارزه ملی داستان طلاها . . . و بالاخره تحلیل بردن نیروی يك نسل بتدریج از ذهنها محو و زدوده میشود و آنها که شاهد چنین صحنه هائی هم نبودند اساساً تاثیری ندارند . و اینک بازی را از سر میگیریم .

۳ - آنچه راجع بنسل جوان است شایان دقت بیشتری بنظر میرسد . ما برای این نسل چه تهیه دیده ایم؟ شرایط دشوار زندگی و محرومیتها برای جوانان استثنائی قائل نیست و دست رد بر سینه آنان نمیگذارد . محیط نامساعد خانوادگی و نگرانیهای والدین اثر خود را بر افکار و روحیات این نسل خواهد گذارد . در خارج از خانه درهای دانشگاه را بروی جوانان بسته ایم و آنها را بخوابانها و قهوه خانه ها و میخانه ها و . . . روانه میکنیم . . . در بعضی دانشکده ها بتقلید ناشیانه از دانشگاههای بزرگ دنیا مارکسیسم را تدریس میکنند و طبق يك روش علمی باید دلائل عدم تطبیق آنها با شرایط جهانی معاصر نیز بیان بدارند اما همین جاست که ضعف کار آشکار میشود آنها که میخواهند مارکسیسم را تجزیه

و تحلیل کنند ذات نا یافته از هستی بخشند! مسائل جنسی یکی از بزرگترین ناکامیهای جوانان ماست. اشتباه نکنید این مسئله را اساساً اجتماعات مشرق حل نکرده‌اند. دختر و پسر که باید در دبستان با هم باشند از هم دورند و عقده‌های جنسی از همان روزگار کودکی آغاز میشود. (دبیرستانها در همه دنیا اختصاصی و جداگانه است.) بعدها نیز قیود و سنن پوسیده و عقاید خرافاتی زن و مرد را از هم دور میدارد و نبودن استقلال اقتصادی برای زن مسئله را غامض تر میکند. با همه این احوال آمار ازدواج کاسته میشود و تعداد طلاقها افزایش مییابد... اما در همین شرایط فیلمهای عشقی و ادبیات جنسی (نظیر کامیابی جنسی بقلم مهوش یا آفت!) فراوان و در دسترس همه کس هست!

۴- برنامه‌های رفرفرم اساسی را نیز که در کشورهای کم رشد معمول و متداول است فراموش نکنیم. این برنامه‌ها در همه جا موجی از فعالیت و امید بوجود می‌آورد و اتفاقاً نظایر آنها در کشور ما هم هست... اما ظاهر قضیه اینست که شور و شوق زیادی برای اجرای آنها ابراز نمیشود...

دونیر و یا سه نیرو: یک اردوگاه یا چند اردوگاه؛

کارل مارکس در ۱۸۴۸ انسانها را در دو صف قرار داده بود: بورژوازی و پرولتاریا - صاحبان وسائل تولید و آنها که جز زنجیرهای خود چیزی را در انقلاب از دست نمیدهند. مارکس پیش بینی کرد که بزودی جنگی بین این دونیر و در خواهد گرفت و پس از انقلاب و استقرار سوسیالیسم یک جامعه بی طبقه بوجود خواهد آمد.

بعدها آمار جمعیت کشورها تعداد و نسبت پرولتاریا و بورژوازی (بمفهوم مارکسیستی آن) نشان داد که برخلاف پیش بینی مارکس دنیا بدو صف تقسیم نگردیده است و پیدایش طبقه متوسط که هیچ یک از خواص اجتماعی و اقتصادی دو طبقه معروف را ندارد بزرگترین برهان این مدعی است.

در عصر مانیز کوشش میکنند این تقسیم بندی را واقعی جلوه دهند. امروز یک اردوگاه سوسیالیسم تشکیل داده اند که یکی از اعضای آن چین کمونیست است با ششصد میلیون جمعیت و یکی دیگر از اعضای لهستان. در اردوگاه امپریالیزم هم امریکا و انگلیستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا و بعضی دولت‌های خرده پای دیگر موضع گرفته‌اند... بدنباله روی از این سابقه ذهنی عده‌ای هم بوجود اردوگاه سوم قائل شدند (یا بودند) و گویا جواهر لعل نهرو و دکتر سوکارنو و جمال عبدالناصر و مارشال تیتو را نمایندگان آن فرض میکردند.

اما سیاست اشتباه آمیز امریکا که شخصیت و موجودیت ششصد میلیون چینی را نادیده گرفته است موجب کتمان حقایق نخواهد شد - بچه‌های فرق بیستم هم میدانند که در اردوگاه امپریالیزم بین امریکا که در حال رشد و توسعه است و فرانسه یا انگلیستان که در هر حال سرایشی را طی می‌کنند و کشورهای مانند سوئد یا سوئیس که جز زندگی آرام و صلح‌هدفی ندارند و وحدت و اشتراك منافع یا تاكتيك وجود ندارد و بهمین ترتیب وضع ششصد میلیون چینی با چند میلیون لهستانی یا مردم رومانی یکسان نخواهد بود و هم اکنون

